

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



پیغام عشق

قسمت هزار و پنجاه دوم





خانم خدیجه از سندیج



به نام خدا

دفتر پنجم بیت ۳۱۹۶

تا کنی مر غیر را حبر و سنی  
خویش را بد خو و خالی می کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

حضرت مولانا می فرماید که کسی را نصیحت نکن و نخواه که مردم را بالا ببری و دانشمند بکنی چون آنها  
من ذهنی هستند و خود را بی عیب و نقص می دانند و شاید هم به خاطر این کار تو، با تو لجبازی و دشمنی بکنند.

آنها برای ثابت کردن خود هر کاری می کنند و با جنگیدن با تو مانع رسیدن تو به خدا می شوند پس تو با کسی کار نداشته باش فقط روی خودت کار کن تو با رفتار خدا پسندانه و خالصانه می توانی من های ذهنی را به سوی خودت بکشانی نه با من ذهنی و جدل و نصیحت کردن و یا سرزنش کردن دیگران بخواهی آنها را عوض کنی.

دفتر اول بیت ۴۳۱ تا ۴۳۳

عقبه ای زین صعب تر در راه نیست  
ای خنک آن کش حسد همراه نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۱

در راه رسیدن به خدا هیچ مانعی سخت‌تر از حسادت نیست خوش به حال آن کسی که حسادت نمی‌کند. انسان حسود همیشه فکر می‌کند که از دیگران کمتر است و این احساس باعث بدخواهی و کینه‌توزی می‌شود.

این جسد خانه حسد آمد بدان  
کز حسد آلوده باشد خاندان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۲

این تن آدمی جایگاه حسادت است و حسادت خانواده و اطرافیان تو را هم آلوده و ناپاک می‌کند. در اصل انسان حسود حقیر و بخاطر حسادتش زشت و پلید می‌شود و آبرو و اعتباری در میان مردم ندارد.

گر جسد خانه حسد باشد ولیک  
آن جسد را پاک کرد الله نیک

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۳

اگرچه کالبد انسان جایگاه حسادت است اما ای انسان اگر خودت بخواهی با کار کردن روی خود حسادت را از خودت دور می کنی و انسانی پاک و پاکیزه می شوی همچون انسان های به حضور رسیده که دل از این دنیای فانی کنده اند و هیچ آرزوی دنیوی ندارند .

با تشکر خدیجه از سنندج



خانم مریم از تهران





یا لیتنی کنت تُراب

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

البته ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم، همان روزی که آدمی به اعمالی که انجام داده است درنگرد و کافر (با حسرت و دریغ) گوید کاش خاک (بی مقدار) بودم!

سوره نبا، آیه ۴۰

این پیغامی ست نه فقط برای کافران و نه فقط برای روز قیامت، این پیامی ست به انسان برای هر لحظه از زندگی. ای کاش خاک باشم و در هیچ زمینه‌ای سرفرازی نکنم. هیچ «من می‌دانم» بر زبانم جاری نگردد و خود را برتر و بالاتر از دیگر باشندگان عالم ندانم که همه از او آمده‌ایم و به او بازمی‌گردیم.

همانگونه که در قصه آفرینش گفته شده، خداوند انسان را از خاک آفرید، نه از سنگ و کلوخ و امثال اینها. باید خاک بود تا خداوند ما را در دستانش بگیرد و از آن نقش آدمی پا به عرصه وجود بگذارد، همان آدمی که اشرف مخلوقات است، همو که پاسخ بلی را به آن پرسش می‌دهد و می‌گوید با اینکه به من تمامی نام‌های خود را آموختی، باز هم تو خدایی و من اینجا تنها تجربه‌ای از خدائیت تو در گذر از زندگی. مگر می‌شود من در مقابل خدا قد علم کنم و بگویم من هم هستم! من کیست و کجای آن وجود بی‌نهایت قرار می‌گیرد!

همه درد سرهای ما از همین «من میدانم‌ها» و سربلند کردن در مقابل حکم و امر الهی شروع می‌شود. هر فرمانی که از خداوند از طریق کُن فکان و قضا و قدر به زندگی ما جاری می‌شود تنها برای خاک شدن ما و خاک ماندن ماست تا دوباره همانند آن روز نخست، در آغوش پر مهر او آرام گیریم و این بار آگاهانه به او زنده گردیم. اما انسان خود را برتر و بالاتر می‌داند، در مقابل اتفاقات سر خم نمی‌کند و بیشتر به طغیان‌گری و سرکشی می‌پردازد و او نمی‌داند همین «من می‌دانم‌ها» زنجیرهایی می‌شوند که او را در قعر چاه زندانی می‌کنند. همانطور که موسی در قدس برای مکان عبادت در کوچکی ساخت تا هر کس بخواهد به آنجا وارد شود بالاجبار سرش را خم کند، ما نیز باید هر لحظه در زندگی در مقابل حکم الهی سر تسلیم فرود آریم و حتی از آن بیشتر، همچون خاک باشیم تا نه تیر حوادث بر ما اصابت کند و نه در تاریکی جهل خود تا آخر عمر بمانیم و ندانیم که در زندان هستیم!

یا لیتنی کُنتُ تراب، کاش خاک می بودم و اینقدر سرفرازی نمی کردم. چطور می شود کسی به «من می دانم هایش» متکی باشد و با هر اتفاقی بستیزد و خود را محق و برتر بداند و آن زمان که حقایق آشکار شود از خداوند طلب بخشش نماید؟ چگونه می شود با اینهمه پیغام که از جانب باری تعالی به انسان داده شده که به ما گوشزد می کند اینقدر با همه چیز ستیزه نکن، سر بلند مگو می دانم، من بهتر می فهمم، اصلاً من برترین خلایقم، اینها را مگو که تیرهای بلا سخت تر و جانکاه تر بر تو خواهد خورد تا تو این را بفهمی که تنها کارت این است که هر لحظه بگویی من هیچ چیزی نمی دانم مگر آنچه تو به من گفته ای و از آن هم برای برتر شدن یا دیده شدن استفاده نمی کنم. تو هرآنچه لازم باشد به هزار نوع به من می گویی و تنها کار من اطاعت کردن از فرمان تو و پذیرش کامل آن بی قید و شرط و بدون هر نوع قضاوتی ست. پذیرشی کامل و تمام عیار گویا به جز این هیچ انتخاب دیگری برای من وجود ندارد.

این درس را شیطان در روز اول آفرینش به آدمی داد که تنها برای احساس برتر بودن از درگاه الهی رانده شد. پس همان بهتر که خاک باشیم و خاک بمانیم تا کوزه گر هرطور که می خواهد من را به دست بگیرد و آن چه می داند از من خلق نماید و در این زمان تنها کار من پرهیز از «من می دانم‌ها» باشد و بس، پرهیز از سرفرازی در برابر خالق و حکم او که هر لحظه به زیباترین شکل ممکن در زندگیم جاری می شود.

-در پناه حق  
پایدار باشید

-مریم از تهران



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین .

برنامه ۸۵۴ و غزل ۱۷۰۵ و ابیات انتخابی

بنام خداوند عشق

از ما ملول مشو که ما سخت شاهدیم  
از رشک و غیرتست که در چادری شدیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۰۵

مولانای عزیز از جانب انسان‌ها به سایر کائنات عالم هستی و از جمله باشندگانی که ما می‌شناسیم می‌گوید :  
که از ما ملول و خسته و دلگیر نشوید ما همان شاهد زیباروی روز الست هستیم بی‌فرم و بی‌زمان، و زنده به این  
لحظه ابدی و از جنس خدائیت .

برای اینکه دوباره بتوانیم از جنس هوشیاری حضور گردیم، پایه و اساس غیرت زندگی براین است، که ما چادر همانیدگی‌ها را کوتاه مدت روی خودمان قرار بدهیم و اگر دوباره آن زیبایی و شاهی روز اول خود را بدست بیاوریم، بدانید که شما اصلاً از ما سیر نخواهید شد. چرا که زندگی دائماً به دنبال این پدیده است که ما از طریق چادر همانیدگی‌ها نبینیم، و ضربان تکاملی هوشیاری حضور اوست که در هر سن و سالی و در هر جا و مکانی بایستی به او زنده گردیم حال چه بخواهیم و یا چه نخواهیم.

اول و آخر تویی ما در میان  
هیچ هیچی که نیاید در بیان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱



همانطور که عظمت بی‌نهایت الهی قابل بیان نیست، و باید به آن زنده شویم، ناچیزی ما هم در من ذهنی قابل بیان نیست و ارزش بیان ندارد و باید هرچه زودتر آنرا انکار کنیم و به او زنده شویم و در آخر همه باید عدم گردیم و خود را از طریق دیدن برحسب همانیدگی‌ها بیان نکنیم. و ما همه هیچیم و هیچ و چیزی برای گفتن نداریم. همه چیز اوست و در تمامی کائنات و باشندگان زنده است و زندگی می‌کند و عالم و آگاه به همه چیز.

اشاره دارد: به سوره حدید آیه ۳

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست».

زهی حاضر زهی ناظر زهی حافظ زهی ناصر  
زهی الزام هر منکر چو او برهان من باشد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۷۸

وقتی که فضای درونمان را باز می‌کنیم خداوند را کاملاً حاضر می‌بینیم و به او زنده می‌گردیم و او مانند ناظر و آینه ایست که با فضای گشوده شده می‌توانیم جهان هستی را نظاره‌گر باشیم و او همواره ما را به عنوان ناظر می‌نگرد، و اوست که حفاظت و نگهدارنده مرکز عدم ما را برعهده دارد و چقدر زیبا ما را در این راه کمک می‌کند و ناصر و یاری گر ماست.

و به محض اینکه مقداری فضای درونمان را باز می‌کنیم، این مسئله بر ما روشن می‌گردد و برهان و دلیل ما می‌شود، که دیدن برحسب همانیدگی‌ها درست نبوده است و ما را راهنمایی می‌کند و آرامش می‌دهد که درست است که همانیدگی‌ها را درست کرده‌ای ولی هدف از خلقت و آفرینش تو این نیست که به این دیدهای غلط همانیدگی‌ها ادامه بدهی، بلکه زندگی رسالت سنگینی را بر دوشت قرار داده است.

حال هدف آفرینش خداوند از خلقت ما انسان ها چیست؟

آیا ما را آفریده است که مدتی در این جهان زندگی کنیم و همانیده گردیم و خود را در دردهای همانیدگی غرق سازیم و بدون هیچ گونه آگاهی و خردی این جهان مادی را ترک کنیم؟

و یا خداوند که سالیان سال است که برای خلقت ما زحمت فراوانی کشیده است می تواند هدف و منظور آفرینش انسان را که او را اشرف مخلوقات عالم هستی قرار داده است این را قرار بدهد؟

پاسخ این سوال بر عهده ماست.

خداوند می خواست بر روی کره زمین شاهد زیبارویی را خلق کند که نماینده او باشد و او از روح عظیم خود در انسان دمید و او را به خودش زنده کرد .

روزی که افکنیم ز جان چادر بدن  
بینی که رشک و حسرت ماهیم و فرقدیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵

ولی ما چادر همانیدگی‌ها را بر روی خودمان کشیدیم و خود را در آنها غرق ساختیم. حال اگر روزی این چادر بدن ذهنی‌مان، با فضاگشایی و مرکز عدم از روی جان پاک هشیاری حضورمان کنار برود، حسرت و حسادت ماه که نماد روشنایی و زیبایست و همچنین فرقد که ستاره راهنمایی کننده انسان‌ها در شب است را برمی‌انگیزانیم، و خواهیم دید که مرکز عدم‌مان آنچنان راهنمایی کننده و زیبا می‌شود که الگوهای راهنمایی کننده به ما حسرت خواهند خورد.

رو را بشو و پاک شو از بهر دید ما  
ورنی تو دور باش که ما شاهد خودیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵

مولانای عزیز به ما می گوید :

که صورت زیبای ماه گونه خود را با آب هشیاری حضور از همانیدگی ها بشور و هم هویت شدگی هایت را بینداز، و تسلیم شو و فضاگشایی کن.

چرا که تو شاهد زیبارویی هستی که قائم به ذات هشیاری حضور خود می باشی و هیچ احتیاجی به انسان های دیگر یا همانیدگی ها نداری.

و اگر نمی خواهی مرکزت را عدم کنی و همانیدگی هایت را بیندازی و یا نمی توانی با دید عدم بین خدایی ببینی، پس از ما دور شو تا از طریق قرین روی ما اثر گذار نباشی.

دیده ما چون بسی علت در روست  
رو فنا کن دید خود در دید دوست

دید ما را دید او نعم العوض  
یابی اندر دید او کل غرض

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۲۱ و ۹۲۲

چرا که دیدن بر حسب همانیدگی ها ما را مریض و بیمار ساخته است، و ما با مرکز عدم و فضاگشایی باید این دید غلط همانیدگی یمان را فنا کنیم و بر حسب عدم و فضای گشوده شده ببینیم .

و اینکه ما این دید اشتباه همانیدگی‌ها را می‌دهیم و دید خدایین را می‌گیریم، این خود بهترین عوض است و در این دید خداگونه است که هدف از آفرینش خود را در می‌یابیم.

چادر چو دید از آدم ابلیس کرد رد  
آدم نداشت کرد تو ردی نه ما ردیم

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵

ابلیس از هدف آفرینش انسان بی‌خبر بود و می‌گفت که: من در آدم فقط گل همانیدگی‌ها را می‌بینم و انسان را به عنوان اشرف مخلوقات رد کرد ولی انسان با فضاگشایی و کار کردن روی خود به خدائیت درونش زنده گردید و هشیارانه ابلیس و من ذهنی را رد کرد.

و رو به ابلیس گفت :

تو از دیدگاه پروردگار رد هستی من شدیداً فضای درونم را گشوده‌ام و تسلیم کامل امر او هستم .  
ابلیس در انسان چادر همانیدگی‌ها را می‌دید و از فضای گشوده شده خدائیت درون انسان غافل بود .

گفت نار از خاک بی‌شک بهتر است  
من ز نار و او ز خاکِ اکدر است

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۷

و ابلیس می‌گفت که :همانیدگی‌های من از این آتش دردهایی که تو را نابود می‌سازد بهتر است .من از آتش  
هستم و تو از خاک تیره و پست و کدر، چون در آدم فقط همانیدگی‌هایش را می‌دید.



باقی فرشتگان به سجود اندر آمدند  
گفتند در سجود که بر شاهدی زدیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵

پس سایر مخلوقات عالم هستی و فرشتگان مقرب الهی بر خدائیت درون انسان بر سجده افتادند و گفتند: که یک زیبارویی در این کالبد خاکی وجود دارد و یک گنج نهانی را در انسان کشف کردند که در هیچ باشنده دیگری نیافتند، که همان رسالت زنده کردن سایر مخلوقات به خدائیت است و هیچ باشنده دیگری قادر به انجام دادن آن نیست و این رمز را در سجده و تسلیم کامل شدن امر الهی یافتند و فضای درونی شان را باز کردند و مرکزشان را عدم ساختند و از طریق دید همانیدگی‌ها ندیدند و در انسان فقط همان شاهد زیباروی خدایی را دیدند.

گفت واسجد واقترَب یزدان ما  
قرب جان شد سجده ابدان ما

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱

حق تعالی به ما فرمود:

سجده کن و نزدیک شو. سجده‌هایی که توسط جسم‌های ما صورت می‌گیرد موجب تقرب روح ما با خداوند می‌شود. یعنی لحظه به لحظه در برابر اتفاقات فضاگشایی کن و من‌ذهنیت را به سجده کامل وادار کن. چرا که سبب قرب و نزدیکی روح و روان هشیاری تو با خداوند می‌گردد و تو را با او به وحدت می‌رساند.

ور رهی خواهی از این سجن خرب  
سر مکش از دوست واسجد واقترَب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۷

پس در نتیجه :

اگر می‌خواهی که راهی بیابی تا از این زندان تن رها شوی پس از دوست حقیقی سرکشی مکن.

که فرموده است: سجده کن و به خداوند نزدیک شو، یعنی تسلیم کامل شو و مقاومت و قضاوت خود را به صفر برسان و خدای درونت را با مرکز عدم و فضاگشایی کاملاً باز کن و از دستورات خداوند سرپیچی مکن تا بتوانی از این زندان خراب و ویران من ذهنی که در افسانه‌هایش غرق شده‌ای رهایی یابی.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما

-زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم مهردادخت از چالوس



درود و سلام بر پدر معنوی عزیزم و همه عزیزان همراه

ای سَنَجَقُ نَصْرُ اللَّهِ، وی مشعله یاسین  
یا رب چه سبک روحی، بر چشم و سرم بنشین

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶۳

ای انسان تو باید پرچم یاری خدا را به دستت بگیری و این علم را بلند کنی، نه پرچم یاری گرفتن از جهان بیرون را. این خداست که در هر وضعیتی که باشی می تواند به تو کمک کند تا به او زنده شوی. یعنی دستت را بگیرد و از این چاه تن، تو را نجات دهد. تو باید همچون سوره یاسین که قلب قرآن است و خواندن آن و اجرای نکاتش دل انسان را جلا می دهد، با فضاگشایی در برابر اتفاقات این لحظه دلت را از این همانیدگی ها پاک کنی و جلا دهی.

چون تو می توانی چراغی شوی که هم درون خود را به نور خدا منور کنی و هم نورت را به کائنات بفرستی .  
پس ای خدا چقدر این حسی که در هشیاری حضورت بودن به ما دست می دهد سبک و پر برکت هست. بر  
عکس هشیاری جسمی که در آن حس سنگینی می کنی و پر از درد می باشد. از تو خواهش می کنم به من کمک  
کن که با دید این هشیاری حضورت بینم و با عقل و خرد تو فکر و عمل کنم .

حال چه کار کنیم که این پرچم یاری خدا همیشه در دستان ما بالا بماند و ما مشعله یاسین یا روشن کننده درون  
خود و دیگران شویم؟

اولاً بدانیم که اگر صدجور چیز اَفل را در مرکزمان بگذاریم و با آنها همانیده شویم، سرانجام باید آن چیزی که خدا از روز ازل در ما کشته است یا همان مرکز عدم که عاری از هرگونه همانیدگی با چیزهای اَفل هست دوباره در ما پرورش یابد. «اَنَا الیه راجعون» باز گشت همه بسوی خداست. چه بهتر است که این بازگشت تا زمانی که در این جسم هستیم صورت گیرد.

ثانیاً بدانیم این چیزهایی که در مرکزمان گذاشتیم و از آنها زندگی خواستیم، کشت و پرورده دست ماست و بزودی پوسیده و فانی خواهند شد و آن کشت اول که خدا در ما گذاشت یعنی هشیاری خودش درست و ماندنی است. باید با شناسایی و انداختن این همانیدگی‌ها در پرورش و کامل کردن آن کشت اول بکوشیم تا با او یکی شویم .



گر بروید ور بریزد صد گیاه  
عاقبت بر روید آن کشته اله

کشت نو کارید بر کشت نخست  
این دوّم فانی است و آن اوّل درست

کشت اول کامل و بگزیده است  
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۰۵۷ تا ۱۰۵۹

پس سر تعظیم در برابر خدا فرود آوریم و همیشه رضا و پذیرش داشته باشیم و صبر کنیم و در جهان تخم بد نکاریم. یعنی با دید هوای نفس و من‌ذهنی‌مان فکر و عمل نکنیم که بر اساس یک سری الگوهای شرطی شده است و بدانیم که هرچه در این لحظه فکر می‌کنیم و یا بدان عمل می‌کنیم، خدا آن را آشکار می‌کند. پس تخم بد در این جهان نکاریم. بلکه در این کره خاکی از طریق چهار بعد خود فقط با عشق فکر و عمل کنیم و مهر و محبت بورزیم که این عشق یکی شدن با زندگی است و همین زندگی را در همه کائنات می‌توانیم حس کنیم.

رازها را می‌کند حق، آشکار  
چون بخواهد رُست، تخم بد مکار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۶۹

در این خاک، در این خاک، در این مزرعه پاک  
به جز مهر، به جز عشق، دگر تخم نکاریم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۵

نکته بعدی که به ما کمک می کند تا پرچم نصرالله را در دستانمان بلند کنیم این است که از اختیار و اراده آزاد خود که یک موهبت الهی به ما است، استفاده کنیم. اگر کاری می خواهیم انجام دهیم ولی نمی دانیم که این کار را بکنیم یا فلان کار را، بهتر است با فضاگشایی و انتخاب درست که همان انتخاب از طریق عشق هست دست بکارشویم.

اگر در ابتدا چند دفعه هم اشتباه کردیم و نتوانستیم فضاگشایی کنیم یعنی اختیارمان را درست بکار نبردیم اشکالی ندارد. در توبه به سوی ما باز هست ولی دفعات بعد هشیار باشیم و درد هشیاران بکشیم و با قدرت انتخاب صحیح خود اجازه دهیم مورد هدایت خدا قرار بگیریم.

این که فردا این کنم یا آن کنم  
این دلیل اختیار ست ای صنم

و آن پشیمانی که خوردی ز آن بدی  
ز اختیار خویش گشتی مهتدی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۰۲۴ و ۳۰۲۵

و مورد دیگری که به ما کمک می کند تا مشعله یاسین از درون ما روشن شود و پرچم یاری خدا در دستان ما بلند شود این است که فتوا دهنده ضروریات زندگی خود باشیم. چون اگر بدون ضرورت بخوریم یعنی باز بر حسب دید هوای نفس و من ذهنی کاری انجام دهیم خطاکار می شویم.

اما چطور می‌توانیم درست فتوا دهیم؟ برای این منظور باید همیشه فضاگشایی را بخاطر داشته باشیم و تسلیم خدا باشیم تا خدا به ما کمک کند درست انتخاب کنیم. با شتاب عمل نکنیم. صبر داشته باشیم و پرهیز کنیم و در این مسیر متعهد هم باشیم.

گفت: مفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضمان آن بده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۳۰ و ۵۳۱

چون خدا هم به ما گفته: ای انسان پاک، ذهنت را خاموش کن و با گوش جان بشنو، صبر پیشه کن که صبر داشتن از هر کاری بهتر است.

بزودی خورشید زندگی ات طلوع خواهد کرد. هر وقت که ذهنت را خاموش کردی و در جریان اتفاقات شکایت و ناله نکردی، قضاوت و مقاومت نداشتی و در من ذهنی ات نکوشیدی، آنوقت من به جای تو می کوشم و زندگی ات را سامان می بخشم .

حق همی گوید که آری ای نزه  
لیک بشنو، صبر آر و، صبر به

صبح نزدیک است خامش، کم خروش  
من همی گوشم پی تو، تو مکوش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۱۰ و ۴۱۱

با کمال احترام و سپاس، مهردادخت از چالوس



خانم طاووس از تهران





به نام خدا

در برنامه ۹۳۵ آقای شهبازی این جمله را فرمودند که «سبک زندگی با خرد کل» و این متن مقایسه‌ای است بین این سبک زندگی با سبک زندگی با عقل جزوی یا منِ ذهنی.

به طور کلی می‌توانیم روابط خود را در این جهان به چهار دسته تقسیم کنیم:

- (۱) در رابطه با خود
- (۲) در رابطه با دیگران
- (۳) در رابطه با خدا
- (۴) در رابطه با جهان و طبیعت

۱- در رابطه با خود در سبک زندگی با خرد کل ما خود را به عنوان امتداد خداوند و از جنس او شناسایی می کنیم که لایق کرامت و بزرگواری است.

من از عدم زادم تو را بر تخت بنهادم تو را  
آینه‌ای دادم تو را باشد که با ما خو کنی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۳۶

اما در رابطه با خود بر اساس من ذهنی :

ما خود را به عنوان هشیاری جسمی و ذهنی شناسایی کرده و در زندان ذهن پر درد و افسرده می مانیم.

جان همه روز از لگدکوب خیال  
وز زیان و سود وز خوف زوال

نی صفا می ماندش نی لطف و فر  
نی به سوی آسمان راه سفر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۱ و ۴۱۲

(۲) در رابطه با دیگران بر اساس سبک زندگی با خرد کل، ما همان یک هشیاری الهی و زندگی را در همه انسان‌ها شناسایی کرده و احساس جدایی نداریم.

منبسط بودیم و یک جوهر همه  
بی سر و پا بدیم، آن سر همه

یک گهر بودیم همچون آفتاب  
بی گره بودیم و صافی همچو آب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۶۸۶ و ۶۸۷

در رابطه با دیگران بر اساس من ذهنی ما انسان‌ها را جدای از خود می‌دانیم و مدام با مسئله سازی و مانع بینی و دشمن سازی روابط خود را با دیگران به درد می‌اندازیم.

۳) در رابطه با خدا بر اساس خرد کل انسان در درون خود خدای خود را می‌یابد و یک هشیاری الهی سراسر رحمت اندر رحمت را تجربه می‌کند.

نقش من از چشم تو آواز داد  
که منم تو، تو منی در اتحاد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۳

در رابطه با خدا بر اساس من ذهنی اعتقاد به یک خدای ذهنی و بیرونی که از بچگی ما را از او ترسانیده‌اند. (در داستان سلطان محمود و غلام هندو)

من همی لرزیدمی از بیم تو  
غافل از اکرام و از تعظیم تو

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۹۸

۴) در رابطه با طبیعت و جهان بیرون بر اساس سبک زندگی با خرد کل، انسان موحد و عاشق بر کل هستی عشق می‌ورزد و در حال پخش عشق، لطف و آبادانی است.

آمد شرابی رایگان، زان رحمت، ای همسایگان  
وان ساقیان چون دایگان شیرین و مشفق بر ولد

ای دل ازین سرمست شو، هر جا روی سرمست رو  
تو دیگران را مست کن تا او تو را دیگر دهد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

اما در رابطه با طبیعت و جهان بیرون بر اساس سبک زندگی با عقل جزوی و من ذهنی انسان مدام به تخریب طبیعت و خرابی در جهان بیرون می پردازد.

کژ رو و شب کور و زشت و زهرناک  
پیشه او خستن اجسام پاک

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۱

با تشکر


-خانم طاووس از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)